

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در این جواب بود که از استدلال به آیات آمره به تقوا داده شده است که این اوامر
اوامر ارشادی است نه مولی و نفسی. قرائنی که برای این که این اوامر ارشادی است نه
مولوی یکی از آن‌ها بیان شد که فرمایش حضرت امام قدس سره بود و مناقشه شد، بیان
دوم بیان شاید غیر واحدی از بزرگان هست منهم مرحوم حاج آقا مصطفی رحمه الله که
اگر ما این اوامر اتقوا الله را بخواهیم مولوی بگیریم یک تالی فاسد دارد و آن این است
که باید در تمام موارد واجبات و محرمات تعدد عقاب داشته باشیم مثلاً مولی گفته صلّ
صلاة الظهر، این یک امر مولوی نفسی است، اطاعت می‌خواهد اگر نکردیم معاذالله
عقاب دارد، اتقوا الله هم این جا را می‌گیرد دیگه، تقوای خدا را پیشه کنید، این جا را هم
می‌گیرد. اگر کسی نماز را نخواند عمداً و بلاعذر پس دو امر نفسی را مخالفت کرده؛ یکی
امر صلّ صلاة الظهر را، یکی امر اتق الله را و حال این که بالضرورة واضح است که این
دو عقاب ندارد یعنی کسانی که گناه کار هستند دو تا عقاب در آخرت ندارند یکی برای این
که آن اوامر و نواهی متعلقه به خود آن افعال را اطاعت نکردند، یکی هم به خاطر این که
امر به اتق الله را اطاعت نکردند. این از واضحات است حالا ولو نگوییم استحاله دارد،
امتناع دارد ولی می‌دانیم به حسب شریعت واضح است که چنین امری در شریعت نیست.
بنابراین با فرمایش امام فرقی این است که ایشان می‌فرمود امتناع دارد. این‌ها
نمی‌گویند امتناع دارد ولی می‌گویند المعلوم من الشریعة این است که دو تا عقاب نیست،
واضح است که این جا دو تا عقاب نیست.

بنابراین اگر مولوی باشد چنین تالی فاسدی دارد، این تالی فاسد باطل پس بنابراین این
که بگوییم مولوی هست باطل، وقتی مولوی نشد قهراً می‌شود چی؟ می‌شود ارشادی.
ارشادی که شد تابع مرشد الیه است یعنی هر جایی باید محاسبه کنیم و براساس آن
تصمیم بگیریم، حواس‌تان باشد دارد ارشاد به این مطلب می‌کند. یک جا حرام است
تقوایش این است که انجام بدهید حواس‌تان باشد، یک جا محرم است همین جور، یک جا
مکروه است، یک جا مستحب است اگر می‌خواهید مقامات عالی‌تری را پیدا کنید، تقوای
بالا‌تری داشته باشید مستحبات و مکروهات را هم مراعات کنید. اگر فقط می‌خواهید
عقاب نشوید به این اکتفا می‌کنید، می‌خواهید جهنم نروید حالا همان اوائل بهشت هم
راه‌تان بدهند کفایت می‌کند همان واجبات و محرمات و هکذا. این فرمایش... این
فرمایش لایخلو من قوة، حرف متینی است این مسأله منتها این توقف دارد بر این مینا که
ما بگوییم تمام اوامر مولوی به هر داعی باشد این ملازمه با استحقاق عقاب دارد مخالفت
آن، اگر این حرف را قبول کنیم این تالی فاسد در این جا محقق است، اما اگر بگوییم
اوامر مولوی دو قسم است؛ یک قسم اوامر مولوی است که مولی به داعی برانگیختن
عباد می‌فرماید که آن امر برخاسته از مصالح ملزمه یا مفاصد ملزمه است. ولی یک اوامر

مولوی هم داریم که تأکیدی است بر همان قبلی‌ها. این هم مولوی است، ارشاد نمی‌کند، طریق نیست، این هم امر مولوی است، به عنوان آنی مولی دارد می‌گوید نه به عنوان آنی مرشد هاید. در اوامر ارشادی به عنوان الله مرشد و هاید دارد بیان می‌کند. اما در اوامر مولوی نه، به عنوان این که من مولی هستم دارد بیان می‌کند. به قول بزرگان تعبیر از آقا ضیاء بوده این جور تعبیری می‌فرموده، که ریش گرو می‌گذارد یعنی چون من دارم می‌گویم انجام بده، نه چون واقع امر این چنین است و به واقع می‌خواهد هدایت بکند، ارشاد بکند. اگر این جوری شد اوامر مولوی تأکیدی مثل این که مولی فرموده صل دوباره می‌گوید صل، هی می‌گوید صل. خودش همان صل‌های بعدی را تکرار می‌کند، انجام بده، چند بار می‌گوید، ده بار می‌گوید، این طور نیست که اولی مولوی باشد بعدی‌ها ارشاد به آن باشد، نه آن‌ها هم مولوی است منتها مولوی‌های تأکیدی. یا خدای متعال امر می‌فرماید پیامبر هم امر مولوی می‌فرماید حالا البته یک بحثی است که اوامر نبویه و ائمه علیهم السلام این‌ها چه جوری است؟ آیا این‌ها اوامر مولوی است که می‌فرمایند یا مثل اوامر و نواهی است که فقهاء در رساله می‌نویسند. فقیه که در رساله می‌نویسد این کار را بکن، آن کار را نکن نمی‌خواهد بگوید من می‌گویم، این ارشاد است به بکن و نکن شارع. رساله امر و نهی از خود فقیه نیست، ارشاد است به بکن و نکن شارع. آیا برای پیامبر و ائمه علیهم السلام این‌ها هم ارشاد به آن فرمایش خدای متعال است که سیدنا الاستاد دام ظلّه از آیت‌الله بروجردی نقل کردند که ایشان در بحث این طور می‌فرمودند که این‌ها هم مثل برای فقهاء است همه ارشاد به آن اوامر و نواهی خدای متعال است. یا این که نه، خدای متعال امر فرموده علی شعاع آن‌ها می‌گویند این امر است ما هم امر می‌کنیم، امر مولوی می‌کنیم منتها دیگه دو تا عقاب ندارد، این تأکید بر همان امری است که خدای متعال فرموده این هم مولوی است فلذا فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول. پس بنابراین اگر ما گفتیم اوامر مولوی تأکیدی این‌ها دیگه در دیدگاه عقل این جور نیست که استحقاق عقاب علاوه و اضافه‌ای داشته باشد، خودش مستقلاً استحقاق عقاب بیاورد دیگه این اشکال وارد نیست، می‌توانیم بگوییم «اتقوا الله»‌های قرآن مثل این است که دوباره هی بگوید صل، صل گفته دوباره می‌گوید صل، دوباره می‌گوید صل، چند بار هی تکرار می‌کند هی می‌فرماید این‌ها تأکید است، همراهش هم مولوی است ارشادی نیست. این‌ها دیگه عقاب اضافه ندارد. بنابراین خدای متعال یک بار به عنوان صل و صم، لاتکذب و لاتعتب و این‌ها فرموده، یک بار دیگه همان‌ها را تأکید می‌کند می‌فرماید «اتق الله، اتق الله» این‌ها تأکید همان‌ها است ولی مولوی است.

س: اوامر مولوی تأکیدی ...

ج: نه شرطی است، طریقی نیست آن دارد شرط را بیان می‌کند.

س: ...

ج: نه یعنی ارشاد است آن‌ها. نه آن‌ها ارشاد به شرایط است. این را در اصول گفتند در فقه هم گفتند وقتی مولی به یک مرکب امر می‌کند که این مرکب دارای اجزایی است، دارای شرایطی است، دارای خصوصیتی است، این جا این اوامری که به این خصوصیات وارد می‌شود این‌ها ارشاد است به این که آن مرکب از چه تشکیل می‌شود.

س: این اوامر غیری را شما مولوی نمی‌دانید؟

ج: نه، اوامر غیری ارشاد است، مثل این که مثلاً فرض کنید به بچه‌اش در خانه، به

دخترش می‌گوید امروز آبگوشت بار بگذار، بعد صدا می‌زند می‌گوید نخود هم به آن بکن، بعد می‌گوید زردچوبه هم بریز به آن، بعد می‌گوید لیمو عمانی هم در آن بریز، جمعاً این‌ها را می‌گوید، این چه می‌شود؟ این‌ها یک اوامر مولوی جداگانه نیست، امر مولوی واجب الاطاعه همان آبگوشت درست کن است، بعد این که بقیه را می‌گوید ارشاد است به آن اجزاء آن آبگوشتی که دستور داده فلذا....

س: ...

ج: نه ارشاد که لازم نیست مرشدُ الیه آن فقط عقل باشد، امر ارشادی که فقط مرشدُ الیه آن عقل نیست که. امر ارشادی گاهی مرشدُ الیه آن امر عقلی است، گاهی مرشدُ الیه آن اجزاء و شرایط یک مرکبی است که اختراع الشارع. این هم می‌شود امر ارشادی به همان اجزاء و شرایط، فلذا فرمودند ارکع، اسجد، این‌هایی که در روایات است این‌ها دیگه مولوی نیستند، این‌ها ارشاد هستند به اجزاء صلات، فقهاء در کتاب صلات این‌ها را گفتند دیگه، بیان کردند که در مرکبات این چنینی است، مرکب را امر می‌کند بعد امرهایی که به اجزاء مرکب می‌شود، به شرایطش می‌شود، به موانعش می‌شود، به خصوصیاتش می‌شود این‌ها ارشاد است به تار و پود آن مرکبی که اختراع و امر بها.

س: ...

ج: بله.

س: ...

ج: نه، مؤکدش این است که گفته صلّ، آن صلّ را دارد تأکید می‌کند به عنوان این که تقوا به خرج بدهد.

س: ...

ج: چرا. ببینید آن اوامر مولی همیشه با آن چاشنی عقلی است که کارساز است، آن را دیروز توضیح دادم اگر چاشنی عقلی یعنی آن پشتوانه عقلی نبود که از مولی باید اطاعت بکنید هزار تا صلّ هم می‌گفت کسی برانگیخته نمی‌شد چون چنین زمینه‌ای وجود دارد در عقول انسان‌ها و فطرت انسان‌ها و او خبر دارد یک چنین چیزی هست آن وقت می‌گوید صلّ این صلّ بعث است به خاطر آن زمینه‌ای که در عقول وجود دارد و الا اگر چنین چیزی در عقول وجود نداشت حالا به دیوار هی بگو صلّ. چون چنین درکی برای دیوار نیست این صلّ شما بعث ایجاد نمی‌کند که.

س: ...

ج: باشد عیب ندارد پس عقاب ندارد. ما این جا این را می‌خواهیم بگویم، می‌خواهیم بگویم عقاب جداگانه‌ای ندارد چون اشکال این است دیگه، می‌گوید آقا اگر این را مولوی گرفتی پس خودش دیگه می‌شود موضوع آخر برای استحقاق عقاب، پس لازم می‌آید دو تا عقاب باشد، و حال این که دو تا عقاب باطل است، پس معلوم می‌شود مولوی نیست، حالا که مولوی نشد پس چیست؟ پس ارشادی است.

س: دنبال این بود که ...

ج: بله. ارشادی که شد آن نتیجه را دارد. دیگه تکرار هی نمی‌کنیم که، ارشادی که شد آن می‌شود، حالا می‌خواهیم ببینیم این حرف درست است؛ ارشادی که شد آن می‌شود، این حرف درست است که ایشان به این دلیل می‌گویند ارشادی است که ارشادی بودن معنایش آن است، دیگه هی تکرار نمی‌کنیم ارشادی بودن یعنی چی، گفتیم یعنی چی. حالا ایشان دارد می‌فرماید به این قرینه می‌فهمیم این امر اتق الله چیست؟ ارشادی است. چرا؟ چون در مولویت را می‌بندیم، مولوی که نشد حتماً می‌شود ارشادی. جواب این است که این جا در مولوی بودن را نمی‌توانید ببندید به این دلیل چون همه مولوی‌ها این جور نیست که عقاب داشته باشد و استحقاق عقاب دنبالش باشد. مولوی‌هایی است که استحقاق عقاب ندارد و این جا از همان قسم است یعنی این‌ها تأکید آن اوامر صلّ و صم و کذا و کذا و کذا است. تأکید بر آن‌ها است، مولوی هم هست اما تأکید بر آن‌ها است فلذا استحقاق عقاب جداگانه‌ای ندارد.

س: ...

ج: نمی‌خورد.

س: ... بالاخره فرمایش شما در همان مسیر فرمایش حاج آقا مصطفی است دیگه. فرق می‌کند؟

ج: بله فرق می‌کند، می‌گویند ارشادی است، ما نمی‌گوییم ارشادی است.

س: نه نتیجه‌اش؟

ج: بله. آن حرف دیگری است، آن یک راه دیگری است حالا که بگوییم مولوی تأکیدی است، تأکیدی که شد باز آن حرف آخری است. این‌ها می‌خواهند بگویند ارشادی است، شارع به عنوان الله مرشد و هادی این جا فرموده نه به عنوان الله مولی که واجب الاطاعه است.

این هم یک راه.

س: ...

ج: نه،

س: ...

ج: حجت بالغه‌تر می‌شود، عقاب نه. گفته هر کسی نماز نخواند مثلاً فرض کنید که فلان مرتبه جهنم او را می‌برند، حالا هم همان است ولی حجت بر او قوی‌تر می‌شود. می‌گویند یک بار که گفتیم حالا بگو فراموش کردم، مگر ده بار من نگفتم؟ هم گفتیم صلّ هم صد بار گفتیم اتق الله، حجت استوارتر می‌شود و قوی‌تر می‌شود. این هم به خدمت شما عرض شود.

س: ...

ج: وجوب مولوی؟

س: ...

ج: الحمد لله ما جاهل نیستیم ولی... خدمت شما عرض کنم که ببینید اولاً این مطلبی که شما می‌فرمایید اگر صحیح هم باشد علی بعضی المبانی است مثل محقق خوبی که می‌فرماید انشاء عبارت است از اعتبار و ابراز. یعنی یک کاری در ذهن، مولی می‌کند یک اعتباری را می‌کند بعد آن را ابراز می‌کند. مسلک اعتبار و ابراز است. این مسلک ایشان است، این مسلکی است که ایشان فرموده مرحوم شیخنا الاستاد آقای تبریزی این آشیخ جواد هم یک موقعی خیلی طرفدار این بودند و اصلاً می‌گفت غیر این دروغ است، این تعبیرشان بود می‌گفت غیر این دروغ است، غلط است. بعد هم خود ایشان عدول کرد، هم آن شیخنا الاستاد آقای تبریزی می‌فرمود بیست تا اشکال به این کرده بعد خسته شدم رها کردم، بر این مبنا که اعتبار و ابراز نیست، این بحثش ان شاء الله در باب انشاء و آن جا... این یک؛ دو؛ اگر فرض کنیم این مبنا درست است این مبنا هم اگر درست باشد باز اشکالش این است که یک وجوب را اعتبار می‌کند براساس آن مصالح ملزمه یا یک حرمتی را اعتبار می‌کند براساس آن حرمت مفاصد ملزمه ابرازش می‌کند. بعد دو مرتبه یک وجوبی را اعتبار می‌کند تأکیداً چون می‌دانید این را وقتی اعتبار کرد و گفت تأکید ایجاد می‌کند این کار را می‌کند، تأکید می‌کند به چی؟ به همین که یک وجوب دیگری را اعتبار می‌کند، اعتبار که خفیف المؤونه است، من اعتبار می‌کنم که جنابعالی مثلاً اعلم علمای اسلام هستی، اعتبار می‌خواهم بکنم به واقعیت که کار ندارم. اعتبار نحو فرضی است، اعتبار یعنی فرض، حالا یک فرضی که گاهی یک آثاری عقلاً بر آن بار می‌کنند. اعتبار که چیزی نیست فلذا گفتند فرض امر محال محال نیست، بنابراین با این بیان حضرتعالی راه این که وجوب تأکیدی و امر تأکیدی و مولوی تأکیدی داشته باشیم بسته نمی‌شود.

س: ...

ج: حالا دیگه بیش از این اگر بخواهم.... کفایت مذاکرات باید باشد و الا نمی‌رسیم دیگه.

راه دیگر:

راه دیگر این جا برای ارشادیت وجود دارد و بیان شده راه شهید صدر قدس سره هست. در کلمات بعضی دیگر هم وجود دارد ولی شاید ایشان بهتر بیان کرده باشد، آن این است که امر به تقوا و پرهیز احتیاج دارد که مسبقاً یک چیزی که یخوف منه وجود داشته باشد تا این بترسد، اگر هیچ چیزی نباشد از چه بگویند پرهیز کن؟ پس باید هر جا می‌گویند پرهیز، حذر داشته باش، الحذر، الحذر، این باید چه باشد؟ باید قبل آن مسبقاً فرض شده باشد یک امری که یتحذر منه و ینبغی التحرز منه وجود داشته باشد تا این که بیایند بگویند حالا چه کار کن؟ از آن تحرز بجو، تقوا به خرج بده، وقایه داشته باش، یک چیزی مانع تو بشود از وقوع در آن برای خودت فراهم بکن، باید این جور باشد. پس قهراً همه جا که امر به تقوا می‌شود قبل از آن مفروض این است که یک تکلیف منجزی وجود دارد و چون مفروض این است که تکلیف منجز وجود دارد حالا می‌گوید اتق الله، اتق الله اصلاً برای آن جاست که یک امر منجزی وجود داشته باشد. چون این چنینی است پس بنابراین وقتی مفروض این است که امر منجز وجود دارد لولا گفتن شارع هم عقل ما می‌گفت چی؟ می‌گفت پرهیز، چون فرض این است که منجز است، فرض این است که استحقاق عقوبت را دارد. شارع هم نگوید اتق الله، مفروض این است که وجود دارد، حالا که مفروض این است که وجود دارد یک امر منجزی، یک تکلیف منجزی، یک چیزی که نستحق علی فعله العقاب أو علی ترکه العقاب وجود دارد پس عقل ما مستقل است به این که

باید پرهیز بکنیم. بنابراین شارع حرفی که می‌زند دارد همان را ارشاد می‌کند همان حرفی که دارد عقل می‌زند. ظهوری برای این منعقد نمی‌شود بر این که دارد یک تکلیف مولوی جدیدی را ایجاد می‌کند، نه این به همان عقابی که و استحقاق عقابی که اگر هم نمی‌فرمود عقل ما خودش آن را درک می‌کرد و وجود داشت دارد به همان ارشاد می‌کند، ارشاد به همان به خاطر این. بله، پس بنابراین در شبهات حکمیه قهراً شبهات حکمیه‌ای که ما قائل هستیم به این که جا قبح عقاب بلایان است، یا می‌گوییم شارع جعل برائت شرعیه فرموده است، یا می‌گوییم برائت عقلانیه وجود دارد که شارع آن را امضاء کرده است. چیز منجزی نداریم، و اصلاً اتق الله نمی‌تواند آن جا را بگیرد، نمی‌آید آن جاها را بگیرد چون جاهایی را می‌گیرد که مسبقاً چه وجود دارد؟ استحقاق عقابی، تنجزی وجود دارد، معنای آن جاها را می‌گیرد پس وقتی آن جا را گرفت امر می‌شود ارشادی. بله، این بله که می‌گویم روی مذاق ایشان می‌گویم، در کلام ایشان نیست. اگر شما قائل شدید به این که در شبهات حکمیه برائت شرعیه و این‌ها نیست، حق الطاعه‌ای شدید، برائت عقلی را قبول نکردید گفتید حق الطاعه است، بله اگر حق الطاعه‌ای هم شدید در شبهات حکمیه ولو این که بیانی نرسیده ولی مولی مولایی است که سعه مولویت او اقتضاء می‌کند جایی که فقط احتمال هم می‌دهی که تکلیف داشته باشد عقل می‌گوید باید اطاعت بکنی و اگر نکنی و واقعاً بود می‌توانی عقاب بکنی. بله اتق الله آن جا را هم می‌گیرد. پس بنابراین...

س: ...

ج: همه جا تنجیزات تنجیز عقلی است، از ناحیه عقل است.

فرموده که: «إِنَّ التَّقْوَى لَا تَصْدُقُ إِلَّا بَعْدَ فَرْضٍ مَا يَتَّقِي مِنْهُ» یک مایتنقی منه باشد «و يتحذر في الرتبة السابقة بعد فرض ما يتحذر منه في الرتبة السابقة فلا بد من افتراض تنجز التكليف و العقوبة في المرتبة السابقة على الامر بالتقوى فيكون مثل هذا الامر ارشادياً لا محالة و لا يمكن أن يتنفع بنفسه موضوع التقوى» این جمله آخر هم این را می‌خواهد بفرماید. همان طور که در کلمات مشهور است می‌گویند کبری صغری را معین نمی‌کند که، صغری وجود دارد یا نه، امر به تقوا که نمی‌گوید این جا مسبقاً امر منجزی وجود دارد یا وجود ندارد. آن حرفش این است که هر جا وجود دارد حواست جمع باشد در چاله نیفتی. کبری این است که حواست جمع باشد در چاله نیفتی اما کجا چاله است که نمی‌گوید کجا چاله است، آن را که معین نمی‌کند که. این می‌گوید تقوا به خرج بده اما حالا کجاها باید تقوا... کجا جای تقوا به خرج دادن است، یعنی آن جایی که ما يتحذر منه وجود دارد، ما يتقى منه وجود دارد، هر جا این جوری است تقوا به خرج بده، اما حالا کجا دارد؟ این را که نمی‌گوید که. پس در رتبه سابقه باید بفهمیم.

س: دلیل این فرمایش ایشان چیست؟ چون ممکن است یک کسی بگوید پرهیز...

ج: شما می‌گویید مثل این است که می‌گویی حواست جمع باشد در چاله نیفتی، پس باید یک چاله‌ای مفروض باشد که بگویی در چاله نیفتی. اما یک جایی است که می‌دانی چاله و چاه و چاله نیست، بگویی در چاله نیفتی، ...

س: ...

ج: نه، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه است.

س: ...

ج: تا نباشد نمی‌تواند بگوید.

س: ...

ج: کجا؟

س: جایی که معلوم نیست برای ما، آن جا هم ما می‌ترسیم دیگه،

ج: شما می‌ترسید به این کلام شارع کار ندارد،

س: اتقوا یعنی خودت را از چیزهایی که...

ج: از چیزها، پس باید یک چیزهایی مفروض باشد. در شبهات حکمیه بعد الفحص مفروض این است که چیزی هست؟ بله در جایی که واجبات است می‌دانی واجبات است، بله مفروض این است که چیزی هست، درسته بگوید حواست باشد. جایی که محرماتی هست معلوم است. جایی که شبهات حکمیه است که اصلاً نمی‌دانیم چیزی هست یا نه، بگوید در شبهات حکمیه هم اتق الله، در شبهات حکمیه مگر چیزی هست، پس باید مفروضش این باشد که در شبهات حکمیه است، آن که اول کلام است به چه دلیل؟

س: ...

ج: بله، گفتم اگر ادله برائت را شما نپذیرید درست بر حق الطاعه...

س: ...

ج: نه نه. اگر این‌ها نبود، چه می‌دانیم.

س: ...

ج: اول کلام است. داریم بحث می‌کنیم، با این آیه می‌خواهیم اثبات بکنیم. فرض این است، اول کلام است یعنی ما خبر نداریم، هیچی نمی‌دانیم که آیا در شبهات حکمیه وظیفه چیست؟ اخباری آمده به ما می‌گوید وظیفه‌تان احتیاط کردن است به خاطر این آیه، می‌گوییم با این آیه نمی‌توانی به گردن ما بگذاری احتیاط را، چون این آیه جایی می‌گوید باید تقوا... چون مفاد تقوا را به کار گرفته، نگفته احتط فی الشبهات که، گفته اتق الله، اتق الله یعنی چی؟ یعنی حواست باشد در چاله‌ها نیفتی پس باید یک جایی باشد که چاله مفروض است ما اصلاً نمی‌دانیم در موارد شبهات حکمیه چاله هست یا چاله نیست.

س: این جوری نیست، بیرهیز، از چه بیرهیز؟ از هر خطری...

ج: پس خطر باید مفروض باشد. احتمال خطر را شما اضافه می‌کنید. از کجا می‌آورید؟

س: ... متعلقش عام است می‌گوید حفظ کن خودت را، نمی‌گوید که احذر ما یتقی منه، این جوری گفته؟ تازه خود ما یتقی منه ما از شبهه می‌ترسیم چون احتمال...

ج: خودت را حفظ کن از ما یتقی منه. خودت را از چه حفظ کن؟ از خوبی‌ها حفظ کن؟ از

عقاب‌ها یعنی حفظ کن دیگه. خودت را حفظ کن از چی؟

س: شبهات حکمیه یتقی منه هست یا نیست؟

ج: نه.

س: احتمال می‌دهیم؟

ج: احتمال که فایده ندارد.

س: احتمال کافی است در ترس...

ج: یعنی به عبارت آخری پس شما باید احتمال بدهید در شبهات حکمیه چه هست؟ عقاب وجود دارد قبل از این که به این آیه برسید.

س: ...

ج: نه احتمال، باید بدانید در شبهات حکمیه ما یتقی منه وجود دارد.

س: ...

ج: نه احتمال عقاب، عقاب کار نداریم، استحقاق، شاید خدا ببخشد. ببینید باید احتمال بدهید یعنی احراز داشته باشید که در شبهات حکمیه مثل واجبات می‌دانید استحقاق در ترک آن هست، در محرمات می‌دانید هست، آن جا درسته بگوید پرهیز، در شبهات حکمیه‌ای که نمی‌دانید عقاب هست، اول کلام است، ما یتقی منه نمی‌دانید در شبهات حکمیه وجود دارد یا در شبهات حکمیه وجود ندارد. وقتی که این طوری شد امر به اتقاء درست نیست چون چاله‌ای نیست که بگویند آقا در این چاله نیفت. ایشان حرفش این است که پس مسبقاً باید یک چنین چیزی وجود داشته باشد. این هم فرمایش این محقق بزرگوار.

این فرمایش همان اشکالی که به آن حرف قبلی کردیم این جا هم می‌آید، شما در مولویت را چطور می‌بندید؟ می‌گویید ارشاد. در همان موارد... این را داریم اشکال می‌کنیم، این که شما به واسطه این که می‌گویید در شبهات حکمیه باید فرض ما یتقی منه قبلاً بشود تا بتوانیم بگوییم جایی که... فرض ما یتقی منه که شد حکم می‌شود چی؟ می‌شود ارشادی. چون عقل خودمان درک می‌کرده دیگه. اتقوا الله در جایی درست است که مفروض باشد مسبقاً در آن جا عقاب وجود دارد، ما یتقی منه وجود دارد، وقتی فرض این است که ما یتقی منه وجود دارد عقل ما حاکم است به این که بله باید احتراز بکنید، وقتی عقل ما گفت چنین چیزی حاکم است پس این ادله‌ای که دارد می‌گوید اتق الله قهراً این دارد می‌شود ارشاد به همان ما يفهمه العقل و يدركه العقل أو يحكم به العقل. این فرمایش می‌شود.

جواب این است که این بیان نمی‌تواند اثبات... یعنی یک نقصانی دارد باید آن را هم ثبت کنید شما که این نمی‌شود امر مولوی تأکیدی باشد. این را ثبت کنید. دو؛ این اگر مبنی بر این است که هر جا عقل حکم دارد آن جا دیگه مولویت معنا ندارد، آن جا باید بشود چی؟ باید بشود ارشادی. این هم تمام نیست، مگر ظلم مورد حکم عقل یا درک عقل به قبح نیست. آیا نواهی ظلم این‌ها مولوی هستند یا نه این‌ها ارشادی هستند؟ لاتظلم احداً. این

قانون شرع است یا فقط ارشاد به حکم عقل است؟

س: ...

ج: فقط ارشاد است یا نه مولی به عنوان... بله عقل می‌گوید اما این مقنن هم در قانون خودش همان امری که دارد می‌گوید چه کرده؟ قانون جعل کرده طبق آن، یعنی به عنوان من. عقل هم قبول نداری من دارم می‌گویم. می‌گویم ظلم نکن، پس بنابراین این مسأله‌ای است که در باب خودش گفته شده که یک عده‌ای خیال می‌کردند که هر جا حکم عقلی داشته باشیم بیانات شارع در آن باب را باید حمل بر ارشاد بکنیم و این ارشادی است و لکن این مطلب صحیح نیست. یک وقت قرائن و شواهدی وجود دارد که معلوم است شارع دارد به آن ارشاد می‌کند، هدایت می‌کند. مثلاً می‌گوید «أ و لاتدرک أنَّ العقل يقول كذا» اگر این جوری گفت معلوم است دارد ارشاد می‌کند، نمی‌خواهد ریش گرو بگذارد. کما این که در روایات داریم آیا خودت این را نمی‌فهمی، کما این که در قرآن شریف گاهی همین جور است به یک استفهام می‌خواهد توجه بدهد، به آن چه که عقل انسان درک می‌کند، هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون، این روشن است که یک خرده، دارد وجدان انسان را، عقل انسان را به قضاوت می‌گیرد، این روشن است که الان نمی‌خواهد یک امر تعبدی را بگوید. یک وقت این جور قرائنی وجود دارد بله ارشاد است، توجه به آن دارد اما اگر حکم عقل یک چیزی بود ممنوع نیست که شارع قانون در آن جا جعل بکند، عین آن قانون، عین همان حرفی که عقل دارد می‌زند به عنوان قانون شرع بگوید، همین که می‌گوید کَلِمَا حَکَمَ بِهِ الْعَقْلُ، حکم به الشرع پس ... باطل است، چون عقل دارد می‌گوید شرع نمی‌تواند بگوید؟

س: ...

ج: نه لازم نمی‌آید، دو تا عقاب لازم نمی‌آید.

س: ...

ج: یک کار دیگه، آن‌ها هم چه می‌گویند؟ می‌گویند استحقاق عقوبت است.

پس بنابراین ما این جا این که بخواهیم بگویم حالا که این جوری شد پس حتماً می‌شود امر ارشادی، یک؛ توقف دارد بر این که بگویم هر جا عقل یک حکمی می‌کند اوامر و نواهی صادره من الشارع در آن جا دیگه مولوی نیست و ارشادی است. این جور بگویم.

س: ...

ج: چه تحصیل حاصلی می‌شود؟

س: .../

ج: این‌ها ربطی به هم ندارد. آن موضوع آخری است، این موضوع آخری است. عقل می‌گوید وقتی مولی چیزی را گفت چون مولویت دارد تو باید چه کار کنی؟ باید اطاعت بکنی، باید امتثال بکنی آن را. این حکمش غیر از این است که فلان حکم دیگری را عقل دارد می‌گوید دو تا دو تا چهار تا است، ربطی به هم ندارد، این موضوعش این است که مولاست حرفش را باید اطاعت کنی، حالا سواء این که این حرفی که دارد مولی می‌زند

عقل هم... من خودم هم بگویم و درکش نکنم یا نکنم. این جا چون این گفته باید اطاعت بکنی، این ربطی به آن ندارد. هرچی او گفت. فلذا علماء می‌گویند حرام است ظلم، بالادلة الاربعة. یکی هم عقل است ولی ظلم حرام شرعی است، نه این که چون فقط عقل می‌گوید، ظلم حرام شرعی است. پس این از مسلمات است، یعنی اگر کسی اگر بگوید ظلم حرام شرعی نیست مرتد بشود برای خاطر این که از ضروریات اسلام است که ظلم حرام شرعی است و اگر کسی بگوید انکار ضروری موضوعیت دارد کما این که مثل سید صاحب عروه شاید می‌فرماید موضوعیت دارد ولو به انکار خدا و رسول هم برنگردد. ضروری را کسی انکار نکند مرتد است، بگوید حجاب در اسلام نیست مثلاً اصل حجاب را نه خصوصیاتش را، بگوید در اسلام برهنه برهنه بیایی بیرون اشکال ندارد. این مرتد می‌شود. حالا این جا هم ظلم که مسلم است پس بنابراین ما هر جا... این جوری نیست که ما هر جا حکم عقل داریم بگویم که ارشادی است. هذا اولاً. ثانياً این مبنی بر این است که تصویر نکنیم مولوی تأکیدی را. اگر مولوی تأکیدی را می‌توانیم تصویر بکنیم شما در این جا بگویم ارشادی نیست مولوی تأکیدی است. پس این که ما... این‌ها یک بحث‌های مهمی است که این اوامر اتقوا الله در قرآن که پر است، در احادیث پر است، در کلام امیرالمؤمنین سلام الله علیه پر است، آیا این چیست؟ این‌ها ارشاد است فقط؟ یا نه می‌توانیم بگویم این‌ها اوامر مولوی است. باز و للكلام تتمه

و صلی الله علی محمد و آل محمد.